

درنگی در اندیشه مشهورترین فیلسوف سیاسی دنیای انگلوساکسون

عدالت در آرای رالز

منوچهر دین پرست

عدالت چیست؟

مقدمه

قریب به دو هزار و چهارصد سال پیش، یک روز که در چند فرسخی شهر آتن یکی از جشنهای دینی یونانیان باستان برپا بود، سقراط به همراه گلاوکن به تماشای جشن می‌روند. پس از پایان جشن سقراط به اصرار برخی از دوستان به خانه‌ی پیرمردی به نام سفالوس می‌رود. در این خانه مکالمه‌ای فلسفی رخ می‌دهد که شرح آن را افلاطون در رساله «جمهور» آورده است. آنچه که در این مکالمه حائز اهمیت است، پرسش سقراط از حاضران آن جمع است که این مکالمه را جاودانه ساخته است.

از مهم‌ترین مباحث موجود در فلسفه‌ی سیاسی، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و علوم اجتماعی است، همین پرسش از عدالت است. اکثر فلاسفه و سیاستمداران و حتی مذهب‌یون به اصل عدالت پرداخته‌اند. گستره‌ی زمانی این بحث از اندیشه‌های سیاسی عصر کلاسیک تاکنون است. یکی از مهم‌ترین اندیشمندانی که به موضوع عدالت پرداخته است. جان رالز (John Rawls) فیلسوف نامدار سیاست آمریکایی است. تقریباً سال گذشته، نوامبر ۲۰۰۲، بود که رالز در منزل مسکونی‌اش در ایالت ماساچوست بر اثر سکته قلبی درگذشت. برخی او را

مهم‌ترین فیلسوف انگلیسی زبان سیاسی در قرن بیستم می‌دانند. تاکنون بیش از پنج هزار مقاله و کتاب درباره‌ی اندیشه‌های رالز نوشته شده است. آنچه سبب اشتهار رالز گردیده است، تألیف و انتشار کتاب «نظریه عدالت» (Justice Atheory of) است. این کتاب سالهاست که مهم‌ترین کتاب نگارش یافته در خصوص مسئله عدالت است و شاید حجم معرفیها، شرحها و نقدهایی که در مورد کتاب رالز نوشته شده با هیچ مورد دیگری، از تاریخ انتشار این کتاب، قابل قیاس نباشد. جالب این است که موضوع کتاب جدید و بدیع نیست. از طرفی دیگر دیدگاههای ایدئولوژیک او نیز شامل نظریاتی جدید در حوزه فلسفه سیاسی و حتی فلسفه اقتصاد نیست. آنچه کتاب رالز را منحصر به فرد می‌کند و نحوه اندیشیدن وی را نیز از بسیاری معاصرانش متمایز می‌سازد، نوع نگاه او برای فراهم آوردن نظریه‌ای سازگار و نظام‌مند است. این فیلسوف تحلیلی به یکی از اساسی‌ترین موضوعات زندگی بشر پرداخته که توانسته پاسخی در مقابل انتقادهای فیلسوفان قاره‌ای بیابد.

در این مقاله، قصد بر این است که مروری اجمالی بر تطور مفهوم و مفاد عدالت در نظر رالز داشته باشیم.

یک

جان بوردن رالز در ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۱ در

دو

در سال ۱۹۷۱ بود که کتاب «نظریه عدالت»^(۱) منتشر شد و رالز را در زمره‌ی مهم‌ترین فیلسوفان سیاسی جهان قرار داد. اگرچه برخی معتقدند

که «نظریه عدالت» مهم‌ترین کتاب فلسفه‌ی سیاسی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم است، چنان‌که «دورکین» استاد قانون‌شناسی دانشگاه

آکسفورد درباره تأثیر نفوذ رالز می‌گوید: کمتر

سه

ممکن است مثلاً به رساله‌ای در حقوق بر بخوریم که نام او دست کم دو یا سه بار در آن

نیامده باشد، چه در بریتانیا و چه در آمریکا،

ارجاع به رالز در هر بحث دانشگاهی و عالمانه تقریباً اجباری است.^(۲) براین مگی، نیز نفوذ رالز

را امری چشمگیر، بسیار عجیب و استثنایی

می‌خواند.^(۳) بعد از انتشار «نظریه عدالت» صاحب‌نظران جنبه‌های گوناگون نظریات رالز

را مورد نقد و بررسی قرار دادند. چنانچه وی

چاپ اصلی کتاب را که بالغ بر ششصد صفحه بود در ویراست دوم به بیش از پانصد صفحه

تقلیل داد و طی سالهای بعد در سخنرانیها و

مقاله‌های متعدد به تجدید نظر کلی در برخی از نظریات خود پرداخت. اگر بخواهیم یک

تبارشناسی در مفهوم «نظریه عدالت» در نزد رالز

بپردازیم می‌بایست آن را در لایه‌های فکری فلاسفه عصر روشنگری خصوصاً سه فیلسوف

برجسته این عصر، جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲)

فیلسوف انگلیسی و مدافع لیبرالیسم، ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) فیلسوف فرانسوی، امانوئل

کانت (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) فیلسوف آلمانی جستجو

کرد. اگرچه رالز مفهوم عدالت را در فلسفه‌ی سیاسی غرب دوباره بازخوانی کرد اما او دوباره

مفهوم عدالت را که در سالهای ۶۰ تا ۷۰ بیشتر

در زمینه‌های مارکسیستی یا نقطه مقابل آن فایده باوری قرار داشت، بنا کرد.

رالز در آغاز «نظریه عدالت» می‌گوید: عدالت بزرگ‌ترین آرمان نهادهای اجتماعی است، همان‌طور که حقیقت بزرگ‌ترین آرمانی است

که تفکر می‌خواهد به آن دست یابد. هدف تفکر، دستیابی به حقیقت؛ و هدف نهادهای

اجتماعی، رسیدن به عدالت است. عدالت نیز مانند حقیقت سازش‌ناپذیر است. همان‌طور که

نظریه هر چه هم جالب باشد، اگر با حقیقت هماهنگ نباشد باطل است، قوانین و نهادهای

اجتماعی نیز، هر چه مرتب و کارآمد باشد، اگر با عدالت سازگار در نیاید باید عوض شود و یا

اصلاح گردد.^(۴)

رالز بر آن نیست که تعریفی سقراطی از عدالت فراهم آورد بلکه می‌خواهد چارچوب

مشخصی را ارائه کند که بتوان در درون آن عادلانه بودن نهادهای اجتماعی را ارزیابی کرد.

با این حال واحد اصلی اجتماعی که مدنظر رالز است نظم مدرن سیاسی است که در قالب

دولت همگانی تجلی می‌یابد. عدالت رالزی، عدالت در رفتار و یا گفتار فردی نیست، بلکه

عدالت نهادهای اجتماعی با مسائلی چون اختیارات و مسئولیتهای مربوط به مقامات

عمومی و حقوق و تکلیفهای ناشی از مشاغل و پایگاههای اجتماعی است. عدالت در این معنی،

فضیلت هر نهاد اجتماعی است. رالز در این باره می‌گوید: عدالت را، در معنای متعارف، باید حاکی از فقط یکی از فضایل عدیده‌ی نهادهای اجتماعی گرفت، زیرا نهادهای اجتماعی می‌توانند مهجور و منسوخ یا فاقد کارایی یا تحقیرآمیز یا بسا چیزهای دیگر باشند و در عین حال ناعادلانه نباشند. عدالت را نباید تصویری حاکی از جمیع اوصاف یک جامعه‌ی خوب انگاشت. عدالت فقط یک جزء از این تصور است. رالز در ادامه تأکید می‌کند: از این رو، من توجه خود را یکسره معطوف به معنای متعارف عدالت می‌کنم که بدان معنا عدالت در اصل عبارت است از حذف امتیازات بی‌وجه و ایجاد تعادلی واقعی در میان خواسته‌های متعارض انسانها، در ساختار یک نهاد اجتماعی.^(۵)

چهار

در نظر رالز کلیه‌ی افراد نهادهای اجتماعی دارای شأن، شخصیت و حرمت هستند. اگر نهادهای اجتماعی شأن افراد را تأمین نکند لذا ناعادلانه هستند و نباید آنها را به قیمت رفاه کلی جامعه حمایت کرد، چرا که آنها نتوانستند رفاه اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر حقوق اساسی را تأمین کنند. بنابراین، این نهادها را می‌بایست از دور خارج و به فکر نهادهای دیگر بود. رالز به عبارتی بیشتر به جنبه توزیعی عدالت (Distributive Justice) می‌پردازد و می‌گوید: یک برداشت از عدالت اجتماعی در

وهله‌ی اول به منزله‌ی ضابطه‌ای تدارک دیده می‌شود که بناست به موجب آن جنبه‌های توزیعی ساختار اساسی جامعه، ارزیابی شود. وی در ادامه تأکید می‌کند که محور بودن نهادهای اجتماعی در نظر او، مغایرتی با معنای کلاسیک عدالت که در آن عملکرد شخصی محور قرار می‌گیرد، ندارد. زیرا این استحقاقها معمولاً از نهادهای اجتماعی و انتظارهای مشروعی که از آن برمی‌خیزد، نشأت می‌گیرد.^(۶) این جنبه از نظریات رالز که مبتنی بر اصل شأن افراد جامعه است و هر انسانی به ذاته دارای عزت و کرامت انسانی است با نظریه‌ی اخلاقی «فایده‌گرایان» (utilitarianism) که معتقد به «خیر کثیر برای اکثریت» یا به عبارتی بیشترین مقدار خیر برای بیشترین تعداد اعضای جامعه بودند در چالش است. «نظریه عدالت»، نقدی مهم به آراء فایده‌گرایی و اشخاصی مانند جرمی بنتام است. بنتام، فیلسوف انگلیسی قرن ۱۸ است که با مکتب «اصالت فایده» بیشتر شهرت دارد. بنتام در فایده بخشی قانون یا نهاد معتقد است که میزان فایده بخشی در مورد قانونگذاری و نهادهای سیاسی همانا این بود که تا چه اندازه به خوشی یا خوشبختی تعداد هرچه بیشتر از انسانها یا افراد جامعه کمک می‌کند.^(۷) عناصری از اصالت فایده که بنتام از آن نام می‌برد در فلسفه‌ی هیوم هم وجود داشت، فی‌المثل گفته بود «فایده‌ی عام تنها منشاء عدالت است».^(۸) بدین سان، به نظر بنتام

بیشترین میزان خوشی فرد یا جامعه‌ی ذی ربط تنها غایت مطلوب عمل انسانی است. رالز، یکی از اهداف خود در «نظریه عدالت» را ارائه بدیلی برای فایده‌گرایی عنوان می‌کند.

رالز در نقد فایده‌گرایی کلاسیک می‌گوید: ... ویژگی تکان‌دهنده‌ی دیدگاه مکتب فایده‌گرایی در مورد عدالت آن است که برای این مکتب اهمیتی ندارد - مگر به صورت غیر مستقیم - که این مجموعه‌ی رضامندی چگونه میان افراد توزیع گردد... توزیع درست در هر یک از موارد آن توزیعی است که بیشترین رضایت را در پی داشته باشد... اما بعضی احکام عدالت خواهانه‌ی عقل سلیم و خاصه احکامی که به حفظ حقوق و آزادیها مربوط می‌شوند یا دعوی به حقی را مطرح می‌سازند با نظر فوق در تضاد قرار می‌گیرند. از دید فایده‌گرایان، تبیین و توضیح این احکام و خصلت به ظاهر سخت‌گیرانه‌شان حاکی از آن است که بنا به تجربه، رعایت اکید آنها ضرورت دارد و اگر بناست حداکثر کامیابی حاصل شود جز در اوضاع و احوال اضطراری نادیده گرفتنشان صلاح نیست. با وجود این، احکام عدالت خواهانه نیز مانند هر حکم دیگری از این هدف ناشی می‌شوند که در کامیابیها باید حداکثر موازنه رعایت شود. پس اصولاً هیچ دلیلی وجود ندارد که سود زیادت‌تر یک طرف زیان بیشتر طرف یا طرفهای دیگر را جبران نکند و مهم‌تر از آن این است که تجاوز به آزادی

عده‌ای معذود به دلیل خیر بزرگ‌تری که برای عده‌ی کثیری از افراد در پی دارد صحیح نباشد... طبیعی‌ترین شیوه‌ی فایده‌گرایی آن است که اصل انتخاب عقلانی فرد را در مورد جامعه هم اعمال کنیم.^(۹) اما ایده اصلی نظریه عدالت فراتر از نقد فایده‌گرایی است؛ یعنی آن ایده، ارائه تفسیر جدیدی از نظریه‌ی قرارداد اجتماعی با محور قرار دادن موضوع عدالت است که به طور گسترده از طرز نگرش کانت در باب خرد استفاده شده است.

پنج

یکی از مقولات مهمی که در «نظریه عدالت» مطرح شده است، استوار کردن مقوله‌ی «عدالت» بر مفهوم مجرد «انصاف» است. این دو مقوله در نظر رالز مستلزم نوعی ساختار اجتماعی است که وی آن را «تبادل سنجیده» (Reflective equilibrium) می‌نامد. یعنی جامعه‌ای که در عرصه‌ی رقابت و کسب و کار، ارکان نهادهای اجتماعی و باورهای مختلف اجتماعی به چنان تعادلی رسیده باشد که به نوعی سازگاری مفهومی و نیز کارایی سیاسی دست یابد. جامعه متعادل و سنجیده جامعه‌ای است که در فرضیات بدیهی اخلاقی و نیز کارکرد سیاسی و اجتماعی بر توافقی استوار است که در این جامعه بین سطوح مختلفی از نهادهای اجتماعی و سیاسی تعریف مشترکی از زندگی

فرهیخته و مقرون به سعادت همگانی است. اندیشه «تعادل سنجیده» در عصر روشنگری ریشه دارد. آثاری مانند: «رساله دوم پیرامون حکومت مدنی» جان لاک، «قرارداد اجتماعی» ژان ژاک روسو و «پایه‌های متافیزیک اخلاق» کانت در چارچوب پروژه مدرنیته و اضعان اصلی خاستگاه فکری و تبار اندیشه‌ای رالز به شمار می‌آیند. چرا که این فیلسوفان، مبدعان اولیه نظریه لیبرالیسم سیاسی هستند.

رالز بر این باور است که عملکرد عقلانی برای تأمین و حفظ عدالت در جهت حفظ دو اصل خواهد بود:

۱- حفظ و تأمین فهرستی از حقوق اساسی شامل آزادی، آگاهی و فعالیت و آزادی مذهبی و...؛

۲- حفظ برابری موقعیتها.

در این باره رالز معتقد است: «آن مفهوم از عدالت که من قصد توضیح آن را دارم به صورت دو اصل قابل بیان است: اول اینکه، هر شخصی که در یک نهاد اجتماعی شرکت دارد یا تحت تأثیر آن واقع است نسبت به گسترده‌ترین آزادی‌ای که با آزادی‌ای مشابه برای همه سازگار باشد حقی برابر دارد؛ و دوم اینکه نابرابریها بی‌وجه اند مگر اینکه این انتظار معقول باشد که نابرابریها به نفع همگان سرانجام یابد و به شرط آنکه مقامات و منابعی که نابرابریها بدانها وابسته‌اند یا از طریق آنها حاصل می‌توانند شد در اختیار همه باشند. این

اصول بیانگر عدالت‌اند، به عنوان مفهومی مرکب از سه جزء: آزادی، برابری و پاداش برای خدماتی که در جهت خیرهمگان است.^(۱۰) به بیانی دیگر، حداکثر آزادی برای افراد جامعه و توزیع عادلانه ثروت و قدرت بین افراد جامعه مد نظر است. رالز معتقد است که تنها راه برای جلوگیری و سلطه قوی بر ضعیف این است که در یک دولت عدالت محور باز، توزیع هیچ منبعی ممکن نشود مگر اینکه فرودست‌ترینها هم به نحو رضایت بخشی از آن برخوردار باشند. بنابراین، دولت مطلوب رالز می‌بایست در تأمین و مراقبت این منافع بکوشد و حافظ این موقعیتها و آزادیها باشد. این توافقات ضمنی و آگاهانه میان افراد جامعه موجب شکل‌گیری یک جامعه لیبرال می‌شود و مستقل از کم و کیف بهره‌وری افراد سازنده‌ی آن جامعه است. عدالت به مثابه انصاف با تغییر و تحولی که در نظریه تعادل سنجیده به وجود آمد از توجه بیشتری برخوردار گردید. در ماه آوریل سال ۱۹۸۰، یعنی ده سال بعد از چاپ کتاب «نظریه عدالت»، رالز در طی سه سخنرانی در دانشگاه کلمبیا به تجدید نظر در برخی آراء خود کرد. این سه سخنرانی به صورت کامل در ماه سپتامبر همان سال در مجله فلسفه چاپ آمریکا منتشر شد و در تحریر نهایی فصول اولیه کتابی را تشکیل داد که رالز به عنوان «لیبرالیسم سیاسی»^(۱۱) در ۱۹۹۳ منتشر کرد.

شش

رالز همانند دیگر لیبرالها بحث خود را بر پایه‌ی «فرد» قرار می‌دهد و جامعه را متشکل از افراد تشکیل دهنده‌ی آن می‌داند. رالز از دیدگاه هستی‌شناسانه مانند دیگر لیبرالها بر این باور است که واقعیت و هویت فرد را مقدم بر جامعه و نهادهای آن تلقی می‌کند و هویت‌های اجتماعی را قابل تحویل به هویت‌های فردی می‌داند. همچنین پشتوانه معرفت‌شناسانه این نظر رالز، منشاء تأکیدهای او بر تمایز میان انسانها و اصل تکرر فردی بر هر گونه تصویری از مطلوبیت اجتماعی و معطوف به خیر جمعی می‌باشد. رالز معتقد است که آرمان‌های انسان یک برداشت خودسرانه فردی است. پس ارزشهای اخلاقی فرای آرمان انسان وجود ندارد و چنین نیست که راهی عقلانی برای شناخت حق از باطل وجود داشته باشد به نحوی که قابل احتجاج با دیگران باشد، بی‌ریزی یک اساس متافیزیکی و فلسفی برای نظریه‌ای در باب عدالت و دیگر ارزشهای اخلاقی میسر نیست.^(۱۲)

بنابراین آرمان کسی بر آرمان دیگری برتری ندارد. رالز سعی می‌کند تا حق و عدالت را به شیوه‌ای تبیین کند که مسبوق به هیچ مفهومی از خیر نباشد و نسبت به مبانی اخلاقی بدیل کاملاً بی‌طرفانه بماند.

هفت

یکی دیگر از نکته‌های قابل توجه «نظریه‌ی

عدالت» موضع «وضع آغازین» (Positional Original) است که رالز با مدعی بودن بر قرارداد اجتماعی، به ناچار برای جامعه یک وضعیت تأسیسی که انسان قبل از اقدام به این امر در وضعیت طبیعی و یک موقعیت پایه‌ای می‌زیست قائل است. «وضع آغازین» رالز با وضع طبیعی در آثار متقدمانی همچون هابز و لاک متفاوت است چرا که آنها شرایطی است که انسانها پیش از آنکه نظم سیاسی را بپذیرند در آن به سر می‌برده‌اند. آنچه هابز وضع طبیعی می‌خواند وضع آدمیان قبل از تشکیل اجتماع است. در این وضع خودخواهی سلطه‌ی مطلق دارد و هر کس سود خود را می‌جوید و چون همه در استعدادها مساوی‌اند، میان آدمیان پیوسته رقابت و خصومت هست. در این وضع افراد آدمی نسبت به یکدیگر مثل گرگ‌اند.^(۱۳) بنابراین، ایده‌ی «وضع آغازین» بدین علت ضروری است که بتوان انسانها را به پذیرش نظم سیاسی و درک آن مجبور کرد. اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ رالز معتقد است تنها از طریق یک قرارداد اجتماعی که افراد برای شرکت در آن، خود همه‌این ویژگیهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و مقام و منزلت‌های داشته و نداشته را در پس «پرده غفلت» یا جهالت (Veil of Ignorance) بگذارند و با چشم پوشی از آنها در شکل‌دهی و سامان دادن به این قرارداد شرکت کنند. انسانهایی که در تنظیم این قرارداد شرکت می‌کنند همه سود خود را می‌خواهند

ولی چون از ورای پرده‌ی جهل و غفلت می‌نگرند نمی‌دانند وضع شخصی آنها در آینده چه خواهد بود. در پس پرده‌ی جهل همه یکسان‌اند و امتیازی در میان افراد وجود ندارد. همه می‌خواهند به بهترین شرایط دست یابند اما هیچ کس در صدد تجاوز و تعدی به دیگری نیست چون نمی‌داند که نصیب او از نعمت و نعمت چیست و نصیب دیگری چیست. (۱۴)

بنابراین، رالز بر این باور است که تحقق این قرارداد اجتماعی و در واقع نشستن در پس پرده‌ی جهل معطوف به موقعیتی معرفتی است که در آن هر فرد خود را در معرض اعمال تمام قوانین جامعه بداند، رالز این وضعیت را «وضع آغازین» می‌داند که در آن هر شخص خود را از نظر اعمال قوانین با دیگران برابر می‌بیند همان «وضع آغازین» می‌داند که قبلاً اشاره شد. اما، «وضع آغازین» و «پرده‌ی غفلت و جهالت» در «نظریه‌ی عدالت» رالز احتیاج به بسط و تبیین بیشتری دارد. بحث وضعیت نخستین که از مباحث اصلی فلسفه سیاسی است وضعیتی را در نظر می‌گیرد که معمولاً انسانها هنوز از زندگی مدنی و اجتماعی خاصی برخوردار نیستند. در این حالت هیچ نیروی مستقل یا نهاد اجتماعی خواست و میل افراد را کنترل نمی‌کند. افراد آزاد بودند که هرگونه می‌خواستند نظم اجتماعی مورد نظر خود را بنیان گذارند. بنابراین پایه‌های اصلی تفکر جامعه مدنی از این بستر شکل گرفت. در ادامه بحث می‌توان به این موضوع نیز اشاره

کرد که در نگرش افلاطون و به دلیل خاص خود این وضع را به صورت تمثیل و فرض در نظر می‌گیرند. در نظر افلاطون آن وضعیتی که انسانها بتوانند خود آزادانه و فارغ از قید و بندهای کیهانی و مابعدالطبیعی سرنوشت اجتماعی خود را رقم بزنند غیر قابل تصور است. رالز نیز به عنوان یک فیلسوف مدرن که از آموزه‌های علوم اجتماعی متأثر است، بر این باور است که انسان در اجتماعی بودن خویش انسان است و هیچگاه در تاریخ موقعیتی همانند وضع آغازین، بدون نهادهای قدرت سیاسی یا هنجارهای تنظیم‌کننده روابط افراد با یکدیگر، وجود نداشته است. در نظر رالز «وضع آغازین» به مثابه یک فرض برای اثبات یک قضیه است. در واقع هر دو فیلسوف نظریات خود را درباره‌ی «وضع آغازین» برای اثبات «نظریه عدالت» در نظر می‌گیرند. افلاطون برای راه‌جویی به نظر خود درباره‌ی عدالت، از تمثیل غار بهره می‌جوید. در اینجا لازم نیست که جزئیات این تمثیل را شرح دهیم چرا که همه‌ی ما از جزئیات آن باخبریم. اما آنچه قابل تأمل است، این است که افلاطون درک فلسفی خود را از عدالت همانند دریافتی می‌داند که فرد خارج شده از غار در سیر و سیاحت خویش در جهان به دست می‌آورد. این فلسفه و فلسفه آموختگان آن، شاه فیلسوف و یارانش هستند که با دانستن اینکه نظم اجتماعی با تناسب موقعیتها و سلسله مراتب خاص می‌توانند

عدالت را در مدینه برقرار کنند. به باور افلاطون، نادانی انسانهای دیگر در زندگی روزمره به معنای آن است که آنها عاجز و ناتوان از سازماندهی عقلانی و عادلانه جامعه هستند. به هر ترتیب عدالت افلاطونی فقط در مدینه برقرار می‌شود.

در دیدگاه رالز در «وضع آغازین» انسانها نسبت به بعضی از مسائل نادان هستند. آنها نمی‌دانند در جامعه مدنی دارای چه آینده‌ای خواهند بود. پرده‌ای از جهالت باعث می‌شود که افراد ندانند در چگونه جامعه‌ای قرار خواهند گرفت. به باور رالز، این جهل انسان در این وضعیت قوه داوری انسان را تحلیل نمی‌برد، بلکه برعکس به او کمک می‌کند تا به درکی عاقلانه و آگاهانه از عدالت برسد، این جهالت موضعی است و محدود به درک از موقعیت آینده فرد در جامعه. ناآگاهی و جهل نسبت به آینده فرد را ترغیب می‌کند تا نظمی را بپذیرد که در آن آزادی او تضمین باشد و نابرابریها به محرومیت محض محروم‌ترین گروهها، که ممکن است در برگیرنده خود او باشد نینجامد. به هر ترتیب، اختلاف آگاهی رالز و افلاطون در اصل به تفاوت دو درک مدرن و کلاسیک از کلی‌ترین امور، یعنی درک از خود، ذهن، زندگی و جهان بر می‌گردد.

هشت

در نظر رالز افراد شرکت کننده در قرارداد

اجتماعی با آزادی کامل و به دور از اجبار سیاسی و اخلاقی و برابری منصفانه در فرصتها و منافع حق همکاری مداوم با مسائل اجتماعی را دارا هستند. عنصری که رالز به دیگر ویژگیهای افراد شرکت کننده در مسائل اجتماعی اضافه کرده اصل خردمندی و عقلانیت (rationality) است. اصل خردمندی، اخذ شده از اندیشه لیبرالیستی است. در تفکر لیبرالیستی عقل‌گرایی هسته‌ی اصلی محسوب می‌شود. لیبرالیسم خردگرا، بر دو پایه‌ی «فرد» همچون موجودی خود بنیاد به مفهوم ناوابسته‌ی طبیعی به جمع و گروه و «عقل» استوار است. اصل آزادی نیز از ترکیب این دو عنصر، عقل و فرد، حاصل می‌شود. در نظر رالز مفهوم خردگرایی باید حتی‌المقدور به معنای خاصی که در تئوری اقتصادی مصطلح است، یعنی اتخاذ مؤثرترین ابزار برای رسیدن به اهداف معین، تفسیر شود... که باید سعی شود از وارد نمودن هرگونه عنصر اخلاقی جدال‌آمیز در آن خودداری کرد.^(۱۵) رالز مفهوم عقلانیت را مانند دیگر لیبرالیستها به مفهومی ابزاری می‌پندارد. چرا که در سنت لیبرالی، عقل صرفاً وسیله‌ای است در خدمت خواسته‌ها و آرمان انسان. بنابراین، نتیجه این می‌شود که خردگرایی و عقلانیتی که رالز از آن نام می‌برد مانع از به خطر افتادن شرکت کننده در قرارداد اجتماعی می‌شود. افراد در چنین وضعیتی آزادند که پایه‌ای را برای مذاکره و در نهایت تأسیس

جامعه مشخص کرده بپذیرند و آن مذاکره موجب برقراری عدالت می‌شود. پس رالز مانند دیگر اسلاف لیبرال‌ش، به اصل آزادی و لزوم رعایت آن دست می‌یابد، اما با توجه به پرده جهالت و غفلت افراد به شرح آنها می‌پردازد.

نُه

اما عقلانیت رالز یک تفسیر کانتی از عقلانیت است، یعنی عقلانیتی که پایه‌ی اخلاق و رفتار عملی را فراهم می‌سازد و تشخیص بنیادهایی که دیگران هم بتوانند از آن برخوردار باشند. کانت در اندیشه‌ی سیاسی خود، ایده‌ی به کار آوردن عقل را شکوفا می‌سازد. هدف انسان با توجه به خرد او آن است که با انسانهای دیگر در جامعه زندگانی کند و به یاری دانش و هنر، خود را پرورش دهد، متمدن سازد و به سوی اخلاق برسد. به عبارتی دیگر، انسان کار خود را چون چیزی که هست آغاز نمی‌کند بلکه باید از خود چیزی را بسازد که باید باشد. گرایش حیوانی او که خود را به وسوسه‌های تن‌آسایی بسپارد ممکن است بس نیرومند باشد؛ ولی تکلیف خردمندانه‌ی او آن است که در نبرد فعال با موانع، خود را شایسته‌ی مقام انسان بسازد.^(۱۶) اساس فلسفه‌ی اخلاقی و حقوقی کانت این حکم مطلق است: چنان رفتار کن که بخواهی دستور کار تو در عین حال به یک قانون همگانی تبدیل شود.^(۱۷) مقصود کانت از حکم مطلق این است که اخلاق و حقوق از دو

ماهیت مختلف بر نمی‌خیزند. ماهیت آنها یکی است، منتهی نوع و منشاء دستور در آنها فرق می‌کند. آنچه انسان را به یک عمل اخلاقی و می‌دارد انگیزه‌های درونی اوست ولی انگیزه‌ی عمل حقوقی اجبار قانون است که در بیرون از انسان و عنصر اساسی قانون به شمار می‌آید. عدالت، بنابر تعریف کانت مجموعه‌ی شرایطی است که به موجب آن اراده‌ی بی‌قید و شرط یک فرد با اراده‌های بی‌قید و شرط دیگران در چارچوب یک قاعده‌ی عام و فراگیر آزادی به هم می‌رسند و پیوند می‌خورند.^(۱۸) این تعریف کانت از عدالت، شباهتی به آن دو اصل ارزشی فراگیر رالز دارد که افراد از آزادی برابر و مطلق و حفظ برابری موقعیتها برخوردارند. همچنین کانت در تعریف آزادی نیز بر این باور است که آزادی عبارت از آن است که انسان مجبور به اطاعت از اراده‌ی انسانی دیگر نباشد. آزادی یک فرد تا آنجا که بتواند با آزادی دیگران بر حسب یک قانون عام همزیستی داشته باشد تنها حق اصیل و مادرزادی است که هر انسان به مقتضای انسان بودن از آن برخوردار می‌باشد. با ارائه طرح اصل ارزشی از سوی رالز و تطبیق آن با نگرش کانت می‌توان چنین نتیجه گرفت که استراتژی کانتی رالز و ضرورت بازگشت به کانت در نگاه اول این موضع را به ذهن متبادر می‌سازد که تئوری ارائه شده رالز از کانت فاصله گرفته است. تئوریهی با هدف فرموله کردن اصول عدالت توزیعی و استواری

آن بر اساس عقل‌گرایی و حفظ برابری از موقعیتها، ثروتها و برخورداری از حقوق مدنی که در جوامع معاصر، تمامی نظامهای دموکراتیک باید خود را با آن وفق دهند. چنین به نظر می‌رسد که این یک تئوری عام اخلاقی نیست که بتوان از این منظر آن را با آموزه‌ی کانتی مقایسه نمود. نقش این تئوری، چون نظم‌دهنده است بیشتر به فلسفه‌ی حقوق کانت نزدیک است تا بنیادهای مابعدالطبیعی اخلاق.

بنابراین، نگاهی اخلاقی در بطن اقدام دموکراتیک وجود دارد که نمی‌تواند به تعریف عدالت به شیوه‌ی اخلاقی که هدف آن زیست متعالی انسان در جهان است قانع شود. حتی اگر این اقدام دموکراتیک بخواهد نشان دهد که این دیدگاه در عین حال همان نگاه اخلاقی خصوصی کمال‌نایافته است. نقش اساسی رالز دریافت تئوری کلاسیک عدالت به مسئله شرایط انتخاب اصول عدالت به شیوه‌ای بود که کانت صیوروت مسئله حقیقت را به مسئله شرایط داوری عینیت، بر آن مبتنی ساخت. امروزه برخی از ناقدین رالز نظریه‌ی عدالت را به عنوان تئوری بسیار صوری و کانتی نقد می‌کنند.

ده

چنانچه قبلاً اشاره شد، جان رالز در ۱۹۹۳ با چاپ کتاب «لیبرالیسم سیاسی» شروع به

تجدید نظر در برخی از آراء خود در نظریه عدالت کرد؛ خصوصاً شاهد تجدید نظر کلی در مقوله «عدالت به مثابه انصاف» هستیم. آنچه رالز را به تجدید نظر در باب نظریه عدالت معطوف کرد: نادیده گرفتن اختلاف بین دو نوع بسیار متفاوت تلقیهای اخلاقی است. یعنی اختلاف بین نظریه‌ی اخلاقی فراگیری که مستقل از هر نظریه‌ی سیاسی فراگیری است. این تمایز برای فهم تغییری که در نظریه‌ی عدالت رخ داده است، مهم است. همچنین او در نگرش خود به لیبرالیسم سیاسی می‌کوشد که اصالت نظریه‌ی عدالت را در کارکرد یک جامعه مبتنی بر فلسفه سیاسی لیبرالیسم حفظ کند، ولی دیگر قائل به مقوله‌ی جامعه متعادل سنجیده، همگون با اصول اخلاقی نیست. وی در لیبرالیسم سیاسی به وضوح به پلورالیسم افراد و نهادها در جامعه اشاره می‌کند. در جامعه نوین رالز دیگر عدالت مبتنی بر اصول اخلاقی متحد سازمان یافته که از ابعاد فلسفی و ترکیب متافیزیکی تشکیل شده باشند نیست. بلکه ابعاد سیاسی به خود می‌گیرد که در نتیجه‌ی برخورد و تبادل آراء سیاسی - اجتماعی به وجود می‌آید. رالز در آغاز هزاره‌ی سوم عدالت مبتنی بر انصاف و اصل تعادل سنجیده و هماهنگ را دیگر محلی از اعراب نمی‌داند و به چرخشی از مفهوم عدالت قائل می‌شود و در نتیجه به استنباطی از لیبرالیسم و عدالت می‌رسد که دیگر همگونی اخلاقی یک جامعه لیبرال را

فرض اساسی قلمداد نمی‌کند. جان رالز آن پشتیبانی کنند.

می‌گوید: مسئله اساسی مورد نظر من ایده غیرواقع‌بینانه جامعه کاملاً استوار و با ثبات

است آنچنان که در کتاب نظریه عدالت آمده

است. یک جنبه اساسی جامعه‌ای که آن را با ثبات

می‌توان تلقی کرد و به مقوله عدالت به مثابه

انصاف مربوط می‌شود این است که همگی

شهروندان آن این اصل را براساس آنچه

می‌توان یک اصل فلسفی جهانشمول نامید

مسلم فرض کنند.^(۱۹) رالز در لیبرالیسم سیاسی

انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به «نظریه‌ی

عدالت» ابراز داشته است. او با انتقال محور

استدلالی خود از فلسفه اخلاق به فلسفه

سیاسی به تلقی دیگری از عدالت دست می‌یابد.

رالز در آخرین کتاب خود یعنی «قانون مردم»

(the law of people) نگرش و رویکرد

عدالت‌خواهانه خود را به روابط بین ملتها

تعمیم می‌دهد. رالز این گسترش را نه با انتقال

اصول عدالت خود بین افراد در سراسر جهان

بلکه با جست و جوی برابری و آزادی بین

جوامع مختلف ممکن می‌سازد. وی بر این باور

است که تحقق این آزادی و برابری بین جوامع

به حدی از تسامح بین جامعه‌ای درباره مفهوم

عدالت محتاج است که باید در آن جوامع،

عقلانیت غیرلیبرال را هم از نظر دور نداشت.

روشنگری درباره حدود لیبرالیسم تلاش

برای در نظر گرفتن قانون مردمی عادلانه‌ای را

پیش می‌کشد که مردمان لیبرال و غیرلیبرال از

منابع

1- Jhon Rawls, **A Theory of Justice**, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971

۲ - برایان مگی، مردان اندیشه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۳۸۴.

۳ - همان، ص ۳۹۳.

4- A Theory of Justice, p.3

5- Rawls, John, Justice as Fairness, in the **Philosophical Review**, 67, 1958, PP.164-194

6- A Theory of Justice, PP. 11-9

۷ - فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، از بنیام تاراسل، ترجمه بهاء‌الدین خرماشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۰، ج ۸، ص ۱۹.

۸ - همان، ص ۱۹.

۹ - حسین توسلی، مبنای عدالت در نظریه جان رالز، فصلنامه نقد و نظر، سال سوم، شماره دوم و سوم، ۱۳۷۶، ص ۱۲۷.

10- The philosophical Review, PP. 164-194

11- Jhon Rawls, **Political Liberalism**, New York: Columbia university press, 1993.

۱۲ - تام کمپل، عدالت، ص ۷۴. به نقل از رالز، سازندگرای کانتی، (۵۱۸).

۱۳ - محمود صناعی، آزادی فرد و قدرت دولت، انتشارات هرمس، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۱۰.

۱۴ - محمدعلی موحد، در هوای حق و عدالت، نشر کارنامه، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۲۱.

15- A Theory of Justice, P.14

۱۶ - کارل یاسپرس، کانت، ترجمه دکتر میرعبدالحسین نقیب‌زاده، انتشارات طهوری، چاپ اول، ۱۳۷۱، صص ۲۴۸ - ۲۴۷.

۱۷ - در هوای حق و عدالت، ص ۱۸۶.

۱۸ - همان، ص ۱۸۷.

19- John Rawls, **Politica Liberalism**, P.xvi